

بازپژوهی ادله فقهی تقلید از

مجتهد متجزی*

سید محمد مهدی صابر**

محمد رضا کیخا***

علی تولایی****

چکیده

تمامی مردم جامعه اسلامی نیازمند رجوع به عالم دینی هستند، این عالمان در صورتی که از اجتهاد مطلق برخوردار باشند با فرض دارا بودن سایر شرایط، امکان جواز رجوع به چنین عالمی محل اجماع فقیهان است، اما با وجود اجتهاد مطلق، آیا امکان تقلید از مجتهد متجزی از منظر فقه استدلالی وجود دارد یا خیر؟ در این زمینه، سه قول اصلی میان فقیهان امامیه وجود دارد، دیدگاه اول اجتهاد مطلق را در مرجعیت شرط می‌داند. برخی دیگر بیان می‌دارند اجتهاد متجزی به نحو مطلق کفایت می‌کند و دیدگاه سوم قائل است که در حالت عدم دسترسی به مجتهد مطلق، تقلید از مجتهد متجزی جایز است. یافته‌های این پژوهش که به شیوه توصیفی، تحلیلی صورت گرفته است با استناد به سیره عقلا و آیه ۱۲۲ سوره توبه و با توجه به مناقشاتی که به ادله لزوم اشتراط اجتهاد مطلق در مرجع تقلید، وارد می‌گردد، اثبات می‌کند که امکان تقلید از مجتهد متجزی به نحو مطلق وجود دارد، لذا قول دوم بر دو قول دیگر رجحان دارد.

کلید واژه‌ها: مرجع تقلید، اجتهاد مطلق، اجتهاد متجزی.

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۸/۰۹/۰۸ - تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۸/۱۲/۰۶ - نوع مقاله: علمی، ترویجی.

** دانش‌آموخته دکتری دانشگاه سیستان و بلوچستان / mahdisaber@ut.ac.ir

*** دانشیار گروه فقه و مبنای حقوق اسلامی دانشگاه سیستان و بلوچستان / kaykha@hamoon.usb.ac.ir

**** دانشیار دانشگاه یزد / tavallaei@yazd.ac.ir

از ارکان مهم در نظام حقوقی شیعیان امامیه، نهاد مرجعیت تقلید است که وظیفه این نهاد از یک طرف حفاظت و نصیحت نمودن افراد جامعه و مسلمین و از طرف دیگر، نگهداری از شریعت و مذهب است، از همین رو، در کتاب‌های فقهی شرایط و ویژگی‌ها و الزام‌های خاصی برای آن در نظر گرفته شده است. اجتهاد مطلق، از مواردی است که توسط برخی از فقیهان به عنوان شرط برای این نهاد بیان شده است.

درباره این شرط، پنج دیدگاه وجود دارد:

۱. رجوع و تقلید از مجتهد متجزی، مطلقاً جایز نیست (طباطبایی یزدی، ۱۴۰۹ق، ج ۱: ۹)؛
۲. تقلید از چنین مجتهدی در مواردی که اجتهاد نموده، جایز است (همو، ۱۴۲۲ق: ۹)؛
۳. بعید نیست که تقلید از مجتهد متجزی در آنچه که اجتهاد نموده است، در صورت فقدان مجتهد مطلق، جایز باشد (همو، ۱۴۱۹ق، ج ۱: ۲۶)؛
۴. اگر مجتهد متجزی مقدار قابل توجهی (معتدلاً به) از احکام را مورد استنباط قرار داده باشد به گونه‌ای که عنوان فقیه یا عارف به احکام، بر او صدق نماید، تقلید از او جایز است (اصفهانی (کمپانی)، ۱۳۷۴، ج ۳: ۴۳۶)؛
۵. اگر مجتهد متجزی در مقداری که استنباط نموده است، اعلم و احق از مجتهد مطلق باشد، شکی در رجوع به مجتهد متجزی نیست. (بجنوردی، بی‌تا، ج ۲: ۶۲۶)

با توجه به این مطالب، سؤال اصلی مقاله این است که آیا می‌توان از مجتهد متجزی که تمامی شروط دیگر مرجعیت تقلید را داراست، در احکام پیروی نمود؟ اگر مرجعیت تقلید از باب متخصص بودن در علوم شرعی است، آیا امکان شرعی وجود دارد که مکلفین مطابق با نیاز شرعی خود اعم از مسایل مربوط به فقه عبادی، مسایل مربوط به فقه جزایی، مسایل مربوط به فقه اقتصادی و... به جای اینکه به یک نفر که جامع و آگاه از تمامی مسایل شرعی و ابواب فقهی است به هر کدام از مجتهدین آگاه و متخصص در رشته‌ای خاص مراجعه کنند؟

برای پاسخ به این سؤالات ضروری است که ادله فقهی هر کدام از اقوال به طور مبسوط بیان و با دقت واکاوی گردد. ذکر این نکته ضروری است که مراد از بحث اشتراط اجتهاد مطلق در مرجع تقلید، مجتهد جامع الشرایطی است که تمامی ویژگی‌های مرجعیت را دارا است و فقط از شرط مذکور برخوردار نیست.

۲. تعریف و اقسام اجتهاد

اجتهاد در اصطلاح به معنای «به کار بردن نهایت توانایی برای رسیدن به شناخت حکم شرعی» بیان شده است (ابوجیب، ۱۴۰۸ق: ۷۱) و خود اجتهاد از دو جهت مورد تقسیم قرار می‌گیرد؛ یکی تقسیم اجتهاد به اجتهاد مطلق و اجتهاد متجزی و دیگری تقسیم اجتهاد به اجتهاد فعلی و اجتهاد بالقوه و اجتهاد ملکه.

هنگامی که شخص از قدرت علمی و ملکه‌ای عمومی برخوردار است که به واسطه آن می‌تواند احکام شرعی را استنباط نماید به گونه‌ای که این ملکه به باب خاصی از ابواب فقه، اختصاص نداشته باشد، بلکه این شخص بر بیان حکم هر مسئله‌ای از مسایل و همچنین فروع مختلف فقه، مطابق با اصول و قواعد استنباط، قادر باشد، این شخص اگر چه تمامی احکام مسایل را بالفعل استنباط ننموده باشد مجتهد مطلق نامیده می‌شود، اما اگر این قدرت و ملکه استنباط به برخی از ابواب فقه اختصاص داشته باشد به گونه‌ای که قدرت بر استنباط برخی از احکام را داشته باشد نه تمامی آن‌ها را، این شخص مجتهد متجزی نامیده می‌شود. (شاهرودی، ۱۴۲۳ق، ج ۵: ۲۰۸)

همان گونه که اشاره شد، گاهی صاحب این ملکه استنباط، از این قدرت استفاده نکرده یا مقدار کمی از احکام را استنباط نموده است، که این امر، استنباط بالقوه نامیده می‌شود، اما زمانی که به این قدرت در استنباط، عمل شده باشد و به احکام شرعی، عالم بوده و احکام را از ادله تفصیلی آن به نحو بالفعل، استخراج نموده باشد، اگر چه علم او، علم وجدانی نیستریال بلکه مستند به ادله و حجت‌ها است، اجتهاد وی، اجتهاد فعلی نامیده می‌شود. (همان: ۲۱۰)

بنابراین، چهار حالت برای مجتهد قابل تصور است:

۱. مجتهد مطلق فعلی؛
۲. مجتهد مطلق ملکه‌ای؛
۳. مجتهد متجزی فعلی؛
۴. مجتهد متجزی ملکه‌ای.

میان فقیهان امامیه در مورد قسم چهارم یعنی مجتهد متجزی ملکه‌ای، در امکان وقوع و عدم امکان وقوع آن اختلاف است، برخی از فقیهان امکان تجزی اجتهاد به نحو ملکه را انکار می‌نمایند (نراقی، ۱۴۱۵ق، ج ۱۷: ۲۹) اما اکثریت فقیهان این امر را ممکن می‌دانند. (شاهرودی، ۱۴۲۳ق، ج ۵: ۲۰۸؛ خوبی، ۱۴۱۹ق، ج ۴: ۴۲۵؛ آملی، ۱۳۹۵، ج ۵:



۳. بررسی ادله طرفین

۳.۱. دلیل قائلین به عدم امکان تجزی در اجتهاد به نحو ملکه

همان گونه که بیان شد، محل نزاع، تجزی در اجتهاد به نحو ملکه است و اینکه آن از کیف نفسانی مانند سایر ملکات مثل ملکه شجاعت و ملکه سخاوت است. از آنجایی که کیف نفسانی، بسیط و تجزیه‌ناپذیر و تقسیم‌نشده است، در نتیجه ملکه استنباط قابل تجزیه و تقسیم و تفکیک و تنصیف نیست. تنها چیزی که قابلیت تجزیه را دارد، «کم» است، در حالی که ملکه استنباط از مقوله «کیف» است و در این مقوله، امر دایر مدار وجود و عدم است. بنابراین از نظر عقل نمی‌توان تبعیض در ملکه استنباط را متصور شد به گونه‌ای که گفته شود: فلان شخص نصف ملکه شجاعت را دارد یا فلانی نصف ملکه استنباط را دارد، پس متصدی استنباط یا مجتهد مطلق است یا اصلاً متصف به اجتهاد نمی‌گردد. (خویی، ۱۴۱۸ق(الف): ۳۳) توضیح مطلب اینکه، تجزی در اجتهاد از نظر عقل امکان ندارد، زیرا ملکه استنباط از مقوله کیفیات، بسیط و غیر قابل تجزیه است.

در مقابل بیان شده است، اگر چه ملکه استنباط، بسیط است و ذات‌الاجزاء نیست اما این ملکه دارای مراتب زیادی است؛ مرتبه ضعیف که قدرت بر استنباط برخی از احکام و مرتبه قوی که قدرت بر استنباط اغلب احکام است. در حقیقت تبعیض ملکه استنباط به برخی از ابواب فقهی، از جهت این است که ملکه دارای مراتب مختلف است، نه اینکه دارای اجزاء است تا مدعی به واسطه بسیط بودن آن را انکار و ممنوع نماید. (فیروزآبادی، ۱۴۰۰ق، ج ۶: ۱۸۲)

۳.۲. ادله قائلین به امکان تجزی در اجتهاد

برای امکان تجزی در ملکه اجتهاد به دو وجه می‌توان استناد نمود:

۱. از یک جهت، ابواب فقه از نظر مدرک و مستند متفاوت هستند؛ در برخی از ابواب، مدرک سهل و واضح است و در برخی دیگر، مدرک صعب و مشکل است. در برخی از ابواب مستند، عقلی و در برخی دیگر نقلی است. از جهت دیگر اشخاص از نظر توانایی و استعداد متفاوت هستند، برخی از اشخاص در نقلیات صاحب مهارت هستند و در عقلیات از مهارتی برخوردار نیستند یا در عقلیات صاحب مهارت هستند و در نقلیات از مهارتی برخوردار نیستند. چنین امری سبب می‌شود در برخی از ابواب به خاطر مهارت شخص، استنباط سهل باشد و در برخی دیگر به خاطر عدم مهارت، استنباط همراه با سختی باشد. همچنین به دست آوردن اجتهاد مطلق بدون اینکه اجتهاد متجزی سابقاً به دست آمده باشد، عادتاً محال است، زیرا اگر شخصی بدون دستیابی به اجتهاد متجزی به اجتهاد

مطلق نایل گردد، طفره - حصول ذی‌المقدمه بدون مقدمه یا رسیدن به مقصد بدون طی کردن مسافت - لازم می‌آید که محال است. (خراسانی، ۱۴۰۹ق: ۴۶۷-۴۶۶)

۲. مهم‌ترین دلیل امکان تجزی در اجتهاد، وقوع آن در خارج است. (فیروزآبادی، ۱۴۰۰ق، ج ۶: ۱۸۱)

به نظر می‌رسد، دیدگاه صحیح این است که امکان تجزی در ملکه اجتهاد مانند تجزی در اجتهاد فعلی وجود دارد، زیرا تنها تفاوت میان اجتهاد بالفعل و اجتهاد ملکه‌ای، این است که قسم اول، نمود و ظهور خارجی پیدا کرده است. به عبارت دیگر اجتهاد از حالت بالقوه و ملکه به حالت بالفعل و وجود به غیر از قوه، تبدیل شده است و غیر از این تفاوتی ندارد. حال که در اجتهاد فعلی، تجزی ممکن است در اجتهاد ملکه‌ای نیز تجزی امکان دارد. از طرفی دیگر، بحث در مورد جواز یا عدم جواز رجوع به مجتهد متجزی مبتنی بر پذیرش امکان آن در اجتهاد است و گرنه اگر تجزی در اجتهاد ممکن نباشد، بحثی از این جواز یا عدم جواز در رجوع پیش نمی‌آید، به عبارتی دیگر، اگر اجتهاد متجزی ممکن نباشد، بحث از جواز یا عدم جواز رجوع به آن، عبث و بیهوده است.

۴. حکم شرعی رجوع به مجتهد متجزی فعلی

اینکه برای سایر مکلفین، رجوع و تقلید از مجتهد متجزی فعلی در احکام شرعی که استنباط نموده است، جایز است یا جایز نیست، اقوال مختلفی میان فقیهان امامیه وجود دارد. اما علت اینکه برای مجتهد متجزی، قید فعلی آورده شد، احتراز جستن از مجتهد متجزی که اجتهاد بالقوه دارد، می‌باشد، زیرا مجتهدی که اجتهاد او به نحو بالقوه و ملکه است، امکان تقلید از او برای مکلفان وجود ندارد، لذا تقلید دیگران از مجتهد، انحصار در اجتهاد بالفعل دارد، زیرا اگر مجتهد متجزی در مسئله مبتلا به مکلفین، قبلاً فتوا داده باشد، که دیگر مجتهد بالقوه نیست، بلکه در آن مسئله مجتهد بالفعل است و اگر بعد از سؤال مکلفین فتوا دهد باز هم در آن مسئله، مجتهد بالقوه نیست، بلکه به واسطه فتوا دادن در آن فرع، نسبت به آن فرع، مجتهد بالفعل محسوب می‌گردد.

۴. ۱. اقوال در مسئله

۱. رجوع و تقلید از چنین مجتهدی، مطلقاً جایز نیست. (طباطبایی یزدی، ۱۴۰۹ق، ج ۱: ۹) تفاوتی نمی‌کند که مجتهد متجزی اعلم باشد یا نباشد یا در کنار او، مجتهد مطلقاً وجود داشته باشد یا خیر، در هر صورت رجوع به او برای اخذ احکام شرعی، جایز نیست.



۲. تقلید از چنین مجتهدی در مواردی که اجتهاد نموده، جایز است که قول مختار مرحوم امام است که در حاشیه ایشان بر عروه سید یزدی بیان شده است. (همو، ۱۴۲۲ق: ۹)

۳. بعید نیست که تقلید از مجتهد متجزی در آنچه که اجتهاد نموده است، در صورت فقدان مجتهد مطلق، جایز باشد که قول مختار مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی است که در حاشیه بر عروه سید یزدی بیان شده است. (همو، ۱۴۱۹ق، ج ۱: ۲۶)

به عبارتی قول به تفصیل است یعنی در صورت وجود مجتهد مطلق، تقلید از مجتهد متجزی جایز نیست، ولی در صورت در دسترس نبودن مجتهد مطلق، بعید نیست که تقلید از متجزی جایز است.

۴. اگر مجتهد متجزی مقدار قابل توجهی (معتدأً به) از احکام را مورد استنباط قرار داده باشد به گونه‌ای که عنوان فقیه یا عارف به احکام بر او صدق نماید، تقلید از او جایز است. این نظر مرحوم محمد حسین اصفهانی (کمپانی) است. (اصفهانی (کمپانی)، ۱۳۷۴، ج ۳: ۴۳۶) به عبارتی قول به تفصیل است به این صورت که مجتهد متجزی به دو قسم تقسیم شده است:

۱. مجتهد متجزی قلیل الاستنباط بالاحکام الشرعیه؛
 ۲. مجتهد متجزی کثیر الاستنباط بالاحکام الشرعیه.
- معیار قلیل و کثیر بودن استنباط، قابل توجه بودن آن از نظر عرف است. مطابق نظر مرحوم کمپانی، تقلید از دسته‌ی اول جایز نیست، ولی از دسته‌ی دوم جایز است.
۵. اگر مجتهد متجزی در مقداری که استنباط نموده است، اعلم و احذق از مجتهد مطلق باشد، شکی در رجوع به مجتهد متجزی نیست. (بجنوردی، بی تا، ج ۲: ۶۲۶) این مورد هم قول به تفصیل است، به این صورت که تقلید از مجتهد متجزی اعلم در مقداری که استنباط نموده است، جایز و در غیر این صورت یعنی اعلم نبودن، تقلید از او جایز نیست.

۲.۴. بررسی ادله اقوال

فقیهان قایل به عدم جواز تقلید از مجتهد متجزی، به موارد متعددی از کتاب، سنت و اجماع برای ردع و انزجار شارع از بنای عقلاء که مبتنی بر عدم فرق میان مجتهد مطلق و متجزی است، استناد می‌نمایند.

۴. ۲. ۱. ادله قول اول

۴. ۲. ۱. ۱. کتاب

استناد به آیه ۴۳ سوره مبارکه نحل: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ؛ و پیش از تو جز مردانی که به آنها وحی می‌کردیم نفرستادیم؛ پس اگر نمی‌دانید، از اهل ذکر سؤال کنید﴾. (نحل: ۴۳)

ظاهر آیه شریف دلالت می‌کند بر رجوع نمودن بر هر شخصی که عنوان «اهل الذکر» بر او صدق می‌کند. عنوان «اهل الذکر» در عرف، فقط بر مجتهد مطلق صدق می‌کند، پس تقلید از مجتهد مطلق، متعین است. هنگام دوران امر میان مجتهد مطلق و مجتهد متجزی به نحو تخییر، بنا به حکم عقل، متعین که مجتهد مطلق است، مقدم می‌گردد و دلیل این امر اشتغال است. (علوی، ۱۴۲۱ق، ج ۱: ۴۳۱)

در مقابل بیان شده است، اگر مجتهد متجزی مقدار قابل توجهی از احکام را بداند و مورد استنباط نیز قرار داده باشد به گونه‌ای که عنوان «اهل الذکر» بر او صدق کند، تقلید از او صحیح است. (لنگرودی، ۱۴۱۲ق، ج ۱: ۴۴۱)

به نظر می‌رسد، استدلال به این آیه، دو قسمت دارد؛ قسمت اول استناد به عرف برای اثبات معنای اهل الذکر، اما در قسمت دوم از قاعده اشتغال و اداراک عقلی کمک گرفته شده است.

قسمت اول استدلال، برای اثبات ادعا مبنی بر لزوم اجتهاد مطلق در مرجع تقلید، ناکافی است و هر کدام از دو گروه فائین به اشتراط اجتهاد مطلق و قائلین به عدم اشتراط اجتهاد مطلق، به عرف استناد کرده و معنای مورد نظر خود را ثابت می‌کنند. دسته اول معنای عرفی اهل الذکر را مجتهد مطلق می‌داند و دسته دوم قائل است که اهل الذکر، ظهور عرفی در اعم از مجتهد مطلق و غیر مطلق دارد، لذا این استدلال کافی نیست، اما قسمت دوم استدلال بر لزوم اجتهاد مطلق به آیه ۴۳ سوره نحل بیان می‌کند که اگر مقلدین به مجتهد متجزی رجوع کنند با توجه به اینکه اگر نمی‌دانند از اهل ذکر سؤال کنند، عقل با توجه به قاعده اشتغال حکم می‌کند که امکان دارد هنوز ذمه مقلدین مشغول باشد، زیرا از عمل به مورد کامل پرهیز کرده‌اند و به مورد ناقص عمل نموده‌اند. اگر مورد ناقص مصادفت با واقع نباشد، معذور نیستند و ذمه آنان همچنان مشغول باقی می‌ماند. لذا برای اینکه ذمه آنان به نحو یقینی بری شود باید به الگوی کامل یعنی مجتهد مطلق رجوع گردد.

قسمت دوم استدلال به آیه نیز به دو دلیل قابلیت اثبات ادعا را ندارد؛ اول اینکه اگر مقلدین در هر رجوع خود بخواهند این مطلب را وسواس گونه رعایت کنند، موجب سختی و مشقت آنان می‌گردد، زیرا همواره امکان دارد مورد کامل تری ایجاد گردد. به عبارت





دیگر این استدلال تالی فاسد دارد و آن اینکه مطابق آن اگر هر زمان مورد کامل‌تری هم پیدا شود، بنا بر ادعای استدلال کنندگان، عقل بیان می‌کند: «مطابق نظر این مورد کامل‌تر هم عمل نما تا یقین به برایت ذمه‌نمایی!» اگر مدتی بعد هم بر فرض، دوباره مورد کامل‌تری ظاهر گردد، دوباره عقل همین را می‌گوید. در این صورت، ضمن اینکه تسلسل پیش می‌آید، از مصادیق عسر و سختی است و وجوب آن توسط قاعده عسر و حرج مرتفع می‌گردد.

دوم اینکه، مقلد زمانی که رجوع می‌کند و چیزی را که نمی‌داند از اهل ذکر - چه مجتهد مطلق و چه مجتهد متجزی - سؤال و مطابق آن، عمل می‌کند، قاعده اشتغال دیگر شامل او نمی‌شود، زیرا این قاعده ناظر به جایی است که مکلف بدون رجوع و بدون سؤال کردن عملی را انجام دهد که اگر مصادف با واقع نباشد، معذور نیست، ولی شخصی که رجوع نموده - حتی به مجتهد متجزی - دیگر «ما لایعلمون» نیست، تا سبب اشتغال ذمه او گردد. به عبارت دیگر، صرف رجوع و سؤال و عمل مطابق آن، یقیناً ذمه او بری می‌گردد.

۴. ۲. ۱. ۲. سنت

روایات ذیل به عنوان شواهدی از سنت، بیان شده است:

۱. کلینی از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن عیسی، از صفوان بن یحیی، از داود بن حصین، از عمر بن حنظله روایت نموده که گفت از امام صادق ع از دو مرد از اصحابمان که بین آنان دربارهٔ دین یا میراث نزاعی رخ داده بود و محاکمه را به نزد سلطان یا قاضی بردند، پرسش نمودم که آیا چنین کاری حلال و رواست؟ حضرت فرمود: کسی که در مورد حق یا باطلی محاکمه را به نزد آنان [سلطان و قاضیان جور] ببرد، بی‌گمان محاکمه به نزد طاغوت برده، و آنچه به نفع او حکم شود، گرفتن آن حرام است، اگر چه حق برای وی ثابت باشد، چرا که آن [اموال] را به توسط حکم طاغوت بازپس گرفته، با اینکه خداوند متعال دستور فرموده که به آن کفر بورزند و فرموده: «اینان می‌خواهند محاکمه به نزد طاغوت ببرند، با اینکه مأمور شده‌اند که به آن کفر بورزند.» عرض کردم: پس چه باید بکنند؟ فرمود: دقت کنند در میان شما آن کس که حدیث ما را روایت می‌کند و در حلال و حرام ما ابراز نظر می‌کند و احکام ما را می‌شناسد، وی را به عنوان حکم قرار دهند، چرا که من او را حاکم شما قرار دادم. پس آن‌گاه که به حکم ما حکم نمود و از وی نپذیرفتند بی‌گمان حکم خدا را سبک شمرده و به ما پشت کرده‌اند



و کسی که به ما پشت کند [و حکم ما را رد کند] به خداوند پشت کرده و این در حد شرک به خداوند است. (منتظری، ۱۴۰۹ق، ج ۲: ۲۱۴)^۱

عبارت «عرف احکامنا»، در این روایت، مربوط به بحث است.

۲. ابوخدیده - از اصحاب مورد اعتماد امام صادق علیه السلام - می‌گوید که حضرت صادق علیه السلام به من ماموریت دادند که به دوستانمان (شیعیان) از طرف ایشان چنین پیغام بدهم: مبادا وقتی بین شما خصومت و نزاعی اتفاق می‌افتد یا در مورد دریافت و پرداخت اختلافی پیش می‌آید برای محاکمه و رسیدگی به یکی از این جماعت زشت کار مراجعه کنید. مردی را که حلال و حرام ما را می‌شناسد بین خودتان حاکم و داور سازید، زیرا من او را بر شما قاضی قرار داده‌ام و مبادا که بعضی از شما علیه بعضی دیگران به قدرت حاکمه جائر شکایت ببرد. (موسوی خمینی، ۱۴۲۳ق: ۹۳)^۲

عبارت «قد عرف حلالنا و حرامنا» در این روایت، مربوط به بحث است.

۴. ۲. ۱. ۳. بررسی سندی روایتها

روایت اول به خاطر وجود ابن حنظله، ضعیف محسوب می‌شود، زیرا در حق او توثیق و مدحی وارد نشده است. (خویی، ۱۴۱۸ق (ب)، ج ۱: ۱۱۵) شاید وجود داود بن الحصین در روایت اول نیز سبب ضعیف بودن این روایت باشد. شیخ طوسی، او را «واقفی» بیان نموده است (طوسی، ۱۴۲۷ق: ۳۳۶)، در حالی که نجاشی داود بن الحصین الاسدی را تقه محسوب نموده است. (نجاشی، ۱۴۰۷ق: ۱۵۹) از ظاهر کلام مرحوم نراقی برداشت می‌گردد که از نظر ایشان، این دو نفر یکی هستند. (نراقی، ۱۴۲۲ق: ۱۷۹)

۱. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ صَفْوَانَ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْحُصَيْنِ، عَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ رَجُلَيْنِ مِنْ أَصْحَابِنَا يَكُونُ بَيْنَهُمَا مَنَازَعَةٌ فِي دِينِ أَوْ مِيرَاثٍ، فَتَحَاكَمَا إِلَى السُّلْطَانِ أَوْ إِلَى الْقَضَاةِ: أَيْجَلُ ذَلِكَ؟ فَقَالَ: «مَنْ تَحَاكَمَ إِلَى الطَّاعُوتِ، فَحَكَمَ لَهُ، فَإِنَّمَا يَأْخُذُ سُخْتًا وَإِنْ كَانَ حَقُّهُ نَائِبًا؛ لِأَنَّهُ أَخَذَ بِحُكْمِ الطَّاعُوتِ وَقَدْ أَمَرَ اللَّهُ أَنْ يُكْفَرَ بِهِ». قُلْتُ: كَيْفَ يَصْنَعَانِ؟ قَالَ: «انظروا إلي من كان منكم قد روى حديثنا، ونظر في حلالنا وحرامنا، وعرف أحكامنا، فارضوا به حكماً، فإني قد جعلته عليكم حاكماً، فإذا حكم بحكمنا فلم يقبله منه، فإنا بحكم الله استخف، وعلمنا رده، والرأد علينا الرأد على الله وهو على حد الشرک بالله». (كليني، ۱۴۲۹ق، ج ۱۴: ۶۵)

۲. مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ يَأْسِنَادُهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ أَبِي الْجَهْمِ عَنْ أَبِي خَدِيجَةَ قَالَ: بَعَثَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِلَى أَصْحَابِنَا - فَقَالَ: «قُلْ لَهُمْ إِيَّاكُمْ إِذَا وَقَعَتْ بَيْنَكُمْ خُصُومَةٌ - أَوْ تَدَارَى فِي شَيْءٍ مِنَ الْأَخْذِ وَالْعَطَاءِ - أَنْ تَحَاكَمُوا إِلَى أَحَدٍ مِنْ هَؤُلَاءِ الْفُسَّاقِ - اجْعَلُوا بَيْنَكُمْ رَجُلًا قَدْ عَرَفَ حَلَالَنَا وَحَرَامَنَا - فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ قَاضِيًا - وَإِيَّاكُمْ أَنْ يَخَاصِمَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا إِلَى السُّلْطَانِ الْبَجَائِرِ». (حر عاملي، ۱۴۰۹: ۲۷: ۱۳۹)

در کتاب نقد الرجال نیز حدیثی که توسط شیخ صدوق از طریق داود بن حصین، روایت شده باشد، ضعیف تلقی شده است (حسینی تفرشی، ۱۴۱۸ق، ج ۵: ۳۶۷) اما روایت ابی خدیجه حسنه محسوب شده است. (علوی، ۱۴۲۱ق، ج ۱: ۴۳۲)

ظاهر این دو روایت با توجه به جمع مضاف (احکامنا) و مصدر مضاف (حلالنا و حرامنا) بر این نکته دلالت می‌کند که قاضی باید به تمامی احکام اهل بیت علیهم‌السلام، آگاه باشد و در حرام و حلال احکام، صاحب نظر باشد و از آنجایی که باب افتاء و باب قضاء از وحدت ملاک برخوردار هستند و آن صدور حکم در هر دو باب افتاء و قضاء است، البته تا زمانی که دلیلی بر تفاوت این دو باب اقامه شود. در مجتهد مفتی نیز شرط است که این چنین باشد. پس رجوع به مجتهد متجزی، حتی اگر مقدار قابل توجهی از کتاب‌های طهارت و صلوات را نیز استنباط نموده باشد، صحیح نیست، زیرا عناوین «راوی»، «ناظر» و «عارف» بر چنین شخصی صدق نمی‌کند. (همان)

در مورد استدلال به مقبوله سه مناقشه وارد می‌گردد:

۱. همان طور که بیان شد، این روایت به خاطر عدم توثیق ابن حنظله، ضعیف السند است.

۲. استدلال به این روایت در این بحث، متوقف بر علم به این است که اموری که در باب قضاء معتبر هستند به خاطر اتحاد ملاک، در باب افتاء هم معتبر هستند، در حالی که چنین علمی حاصل نشده است.

۳. در معارض بودن این مقبوله با حدیثی که از جهت سند، حسنه محسوب می‌شود. مطابق حسنه ابی خدیجه^۱ علم به برخی از احکام برای باب قضاء کفایت می‌کند. این علم به برخی از احکام در مجتهد متجزی محقق است. (خویی، ۱۴۱۸ق (ب)، ج ۱: ۱۹۳)

مطابق این مناقشه، استدلال به مقبوله ابن حنظله برای اثبات لزوم اجتهاد مطلق در مرجعیت، خالی از اشکال نیست، اما در مورد روایت دوم اینکه موارد دوم و سوم مناقشه بر این روایت نیز وارد است، منتهی چون هر دو حسنه محسوب می‌شوند، لذا تقدم خاص بر عام حاصل می‌شود و روایت حسنی که بیان می‌دارد: «یعلم شیئاً من قضایانا» یعنی نگاه کنید به شخصی که مقداری از قضایای ما را می‌داند، از باب دلیل خاص بودن (اظهار

۱. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي خَدِيجَةَ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِنَّا كُنَّا أَنْ يُحَاكِمَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا إِلَى أَهْلِ الْجَوْرِ وَ لَكِنْ أَنْظَرُوا إِلَيَّ رَجُلٌ مِنْكُمْ يَعْلَمُ شَيْئًا مِنْ قَضَائِنَا فَاجْعَلُوهُ بَيْنَكُمْ فَإِنِّي فَدُ جَعَلْتَهُ قَاضِيًا فَتَحَاكَمُوا إِلَيْهِ. (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۶: ۲۱۹)



یا قرینه بودن) بر روایت حسنی دیگر که بیان می‌دارد: «قد عرف حلالنا و حرامنا» یعنی میان خودتان، مردی که همه حلال‌های ما و حرام‌های ما را می‌داند، قرار دهید، از باب دلیل عام بودن (ظاهر یا ذو القرینه بودن) مقدم می‌گردد و سبب تخصیص عام می‌گردد. ۳. در تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام آمده است: «پس، اما هر یک از فقها که نگهبان نفس، حافظ دین، مخالف هوی و مطیع امر مولای خود باشد بر عوام است که از وی تقلید کنند، و این نیست جز برای برخی از فقهای شیعه نه همه آنان». (منتظری، ۱۴۰۹ق، ج ۳: ۱۶۲)^۱

عبارتی از روایت که به بحث مربوط است: «مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ»، ظاهر این روایت دلالت می‌کند بر حصر مقلد (مرجع تقلید) در فقیهانی که متصف به اوصافی هستند که در این روایت آمده است، لذا تقلید از غیر فقیه جایز نیست. پس هر کس که از فقیهان نیست اگر چه مقداری از احکام را هم بداند، تقلید از او جایز نیست. (لنگرودی، ۱۴۱۲ق، ج ۱: ۴۴۶)

اما در مقابل، علاوه بر اینکه برخی از صاحب‌نظران علم رجال، این روایت را ضعیف‌السند می‌دانند (خوبی، ۱۴۱۸ق (ب)، ج ۱: ۱۸۴) این روایت در مقام بیان تفاوت میان عوام یهود و عوام شیعه، همچنین در مورد اصول دین است که تقلید مصطلح در آن جایز نیست و از طرفی دیگر، هر کس که مقدار قابل توجهی از احکام را بداند، عنوان «فقیه» بر او صدق می‌کند. (علوی، ۱۴۲۱ق، ج ۱: ۴۳۴)

به نظر می‌رسد با توجه به اینکه این روایت در مقام بیان مطلب دیگری غیر از مانحن‌فیه است، برای اثبات لزوم اجتهاد مطلق در مرجع تقلید، کفایت نمی‌کند.

۲.۴. ۳. اجماع

برخی از فقیهان بیان می‌دارند که گاهی برای اثبات ردع و انزجار شارع از بنای عقلا که مبتنی بر عدم فرق میان مجتهد مطلق و مجتهد متجزی است، به ادعای اجماع استناد شده است. (سبزواری، ۱۴۱۳ق، ج ۱: ۴۰)

اما، اجماع به هر دو نوع محصل و منقول آن، در این بحث نمی‌تواند به عنوان مدرک استفاده شود، زیرا اجماع محصل به این دلیل که بسیاری از بزرگان مانند مرحوم امام خمینی علیه السلام قائل به جواز تقلید از مجتهد متجزی در مقداری که استنباط نموده است،

۱. أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ الطَّبْرَسِيُّ فِي الْأَحْتِجَاجِ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ علیه السلام [...] فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَانِعًا لِنَفْسِهِ - حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالَفًا عَلَى هَوَاةٍ - مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاةٍ - فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يَقْلُدُوهُ - وَ ذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا بَعْضَ فُقَهَاءِ الشَّيْخَةِ لَا كُلَّهُمْ [...] (حرّ عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۷: ۱۳۱)



شده‌اند، به دست نمی‌آید. (طباطبایی یزدی، ۱۴۲۲ق: ۹) اجماع منقول نیز که توسط برخی نقل شده، فاقد حجیت است.

آشکار شد که ادله قائلین به اشتراط اجتهاد مطلق برای مرجعیت، خالی از اشکال نیست و به نظر می‌رسد این ادله، قابلیت اثبات ادعا را ندارد.

۴.۲.۲. ادله قول دوم

قبل از ورود به بررسی ادله قائلین به دیدگاه دوم، بیان یک مطلب، ضروری به نظر می‌رسد و آن اینکه برخی از صاحبان اندیشه برای پیشرفت و ترقی فقه امامیه، پیشنهادی را به نقل از شیخ عبدالکریم حایری بنیانگذار حوزه علمیه قم مطرح نموده‌اند؛ و آن اینکه چه لزومی دارد که مردم، در همه مسائل از یک نفر تقلید کنند، بهتر این است که قسمت‌های تخصصی در فقه قرار دهند، یعنی هر دسته‌ای بعد از آنکه یک دوره فقه عمومی را دیدند و اطلاع پیدا کردند، تخصص خود را در یک قسمت معین قرار دهند و مردم هم در همان قسمت تخصصی از آن‌ها تقلید کنند. علاوه بر این، احتیاج به تقسیم کار در فقه و به وجود آمدن رشته‌های تخصصی در فقهات، از صد سال پیش به این طرف ضرورت پیدا کرده و در وضع موجود یا باید فقه‌های این زمان جلو رشد و تکامل فقه را بگیرند و متوقف سازند و یا به این پیشنهاد تسلیم شوند. (مطهری و دیگران، ۱۳۴۱: ۶۲-۶۰) لذا «تبعیض در تقلید» که در مطالب برخی از بزرگان با عنوان «تقسیم کار» از آن تعبیر شده است، آن قدر ضروری است که اگر فقیهان به آن نپردازند، به احتمال قوی نتیجه این غفلت، توقف پیشرفت‌های فقه امامیه باشد.

درحالی که در علوم مختلف مانند پزشکی، رشته‌ها و تخصص‌های گوناگونی از جمله متخصص چشم، متخصص گوش، متخصص حلق و بینی، متخصص قلب و... وجود دارد و بیماران با توجه به بیماری خود به متخصصین در هر رشته مراجعه می‌کنند، اگر مرجعیت تقلید نیز از باب خبره بودن و متخصص بودن در علوم شرعی است، پس جایز است که مکلفین مطابق با نیاز شرعی خود اعم از مسائل مربوط به فقه عبادی، مسائل مربوط به فقه جزایی، مسائل مربوط به فقه اقتصادی و... به هر کدام از مجتهدین آگاه در رشته‌ای خاص مراجعه کنند، نه اینکه لازم باشد به یک نفر که جامع و آگاه از تمامی مسایل شرعی و ابواب فقهی است، رجوع شود، لذا همان گونه که به طور مثال در علم پزشکی، لازم نیست که طبیب در تمامی تخصص‌های پزشکی مبرز و استاد باشد، در مرجعیت نیز نباید اجتهاد مطلق و صاحب نظر بودن در تمامی ابواب فقهی لازم باشد.

مهم‌ترین دلیلی که برای اثبات جواز تقلید از مجتهد متجزی می‌توان به آن استناد نمود، این است که مقتضای سیره عقلا، عدم تفاوت میان مجتهد مطلق و مجتهد متجزی است. گروهی از عقلا که نسبت به چیزی جاهل هستند به عالم آن شیء رجوع می‌کنند و علم به چیز دیگری غیر از آن شیء را مورد توجه قرار نمی‌دهند، بلکه شخص عالمی را که فقط بر آن شیء مطالعه نموده و در آنچه به دست آورده از عالم مطلق، آگاه‌تر است ترجیح می‌دهند. (فاضل لنکرانی، ۱۴۱۴ق: ۸۲) لذا بنای مستمر عقلا مبنی بر رجوع به عالم بما هو عالم، رجوع به مجتهد بما هو مجتهد را در بر می‌گیرد و اینکه مجتهد مطلق باشد یا متجزی، تفاوتی نمی‌کند.

۴. ۲. ۲. استناد به کتاب

آیه ۱۲۲ سوره مبارکه توبه می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾؛ «سزاوار نیست که همه اهل ایمان برای جهاد سفر کنند، چرا از هر گروهی از آنان، طایفه‌ای کوچ نمی‌کنند تا در دین آموزش ببینند و در مراجعت مردم خود را بیم دهند؛ شاید آن‌ها بترسند». (توبه: ۱۲۲)

کیفیت استدلال

از ظاهر این آیه، لزوم تحذّر از انذار منذری که متفقه در دین است، به دست می‌آید و تفاوتی نمی‌کند که این منذر متفقه در دین، مجتهد مطلق باشد یا مجتهد متجزی؛ حتی شخصی را که یک یا دو مسئله را هم مورد استنباط قرار داده است شامل می‌گیرد. (علوی، ۱۴۲۱ق، ج ۱: ۴۳۲)

به عبارتی دیگر، همین که منذر، متفقه در دین باشد، در لزوم پرهیز نمودن از انذار او کفایت می‌کند و تفاوتی نمی‌کند که این متفقه، تمامی مباحث فقهی را مورد استنباط قرار داده باشد یا فقط در برخی از مباحث فقهی از اجتهاد بالفعل برخوردار است. این دو دلیل بر جواز تقلید از مجتهد متجزی در آنچه که استنباط نموده و از ملکه اجتهاد به اجتهاد فعلی تبدیل شده است، به نحو مطلق، دلالت می‌کند و به نظر می‌رسد قول حق، همین است.

۴. ۲. ۳. ادله قول سوم

برخی از فقیهان بیان می‌دارند بعید نیست که تقلید از مجتهد متجزی در آنچه که اجتهاد نموده است، در صورت فقدان مجتهد مطلق، جایز باشد. این دیدگاه مرحوم سید



ابوالحسن اصفهانی است که در حاشیه بر عروه سید یزدی بیان شده است. (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۹ق، ج: ۱، ۲۶) به عبارتی قول به تفصیل است؛ یعنی در صورت وجود مجتهد مطلق، تقلید از مجتهد متجزی جایز نیست، ولی در صورت در دسترس نبودن مجتهد مطلق، بعید نیست که تقلید از متجزی جایز است.

۴. ۲. ۳. ۱. حکم عقل

عقل حکم می‌کند هنگامی که دسترسی به متخصص کامل امکان‌پذیر نیست به متخصصی که نزدیک‌ترین حالت را به او دارد، مراجعه شود. به طور مثال بیماری که به پزشکی که همه علوم طبابت را می‌داند دسترسی ندارد، به پزشکی که نزدیک‌ترین شخص به او است، مراجعه می‌کند.

۴. ۲. ۳. ۲. استناد به قاعده میسور

شاید برای اثبات این قول بتوان به قاعده «میسور» استناد نمود. با این توضیح که اگر بر فرض، دسترسی به مجتهد مطلق، ممکن و میسر نباشد، ولی مجتهد متجزی حضور داشته باشد، مقداری که دسترسی به آن میسر است یعنی مجتهد متجزی، مورد اخذ قرار می‌گیرد.

۴. ۲. ۴. اقوال چهارم و پنجم

قول چهارم و پنجم قابل اعتنا نیستند. قول چهارم نیز مورد اعتنا نیست، زیرا مقدار استنباط چگونه معلوم می‌شود؟ با چاپ مقاله یا چاپ کتاب یا تدریس در سطح خارج؟ اگر مجتهد متجزی هیچ کدام از این موارد را انجام ندهد از چه طریقی مقدار احکامی که استنباط نموده فهمیده می‌شود، لذا ملاک و معیار ثابتی ندارد. به عبارت دیگر، تقلید از مجتهد متجزی یا صحیح است یا صحیح نیست. قول پنجم قابل اعتنا نیست، زیرا اعلم بودن مجتهد متجزی از مجتهد مطلق، چگونه احراز می‌شود؟ با توجه به اینکه، علم از امور نفسانی است، شخصی که در یک مسئله یا دو مسئله استنباط نموده چگونه اعلم بودن او از مجتهد مطلق احراز گردد؟!

با توجه به بررسی ادله هر سه قول اصلی در مسئله، به نظر می‌رسد تقلید از مجتهد متجزی در مقداری که استنباط نموده است به نحو مطلق جایز است، زیرا دلیلی بر ردع و انزجار شارع از بنای عقلا یافت نشد و از طرفی ادله قول سوم مزاحمتی برای دیدگاه دوم یعنی جواز به نحو مطلق ندارد، با این توضیح که ادله مذکور، عدم جواز رجوع به مجتهد متجزی در حالت وجود مجتهد مطلق را ثابت نمی‌کند، زیرا عقل چنین امری را بیان نمی‌کند و فقط جواز رجوع به مجتهد متجزی در حالت نبودن مجتهد مطلق را ثابت

می‌کند، لذا ادله قول سوم در مورد عدم جواز رجوع به متجزی به نحو مطلق، ساکت است.

نتیجه‌گیری

۱. درباره اشتراط اجتهاد مطلق برای تصدی مقام مرجعیت، پنج دیدگاه میان فقیهان امامیه وجود دارد؛ برخی فقیهان اجتهاد مطلق را در مرجعیت شرط می‌دانند، برخی دیگر بیان می‌دارند که اجتهاد متجزی در مقداری که استنباط نموده کفایت می‌کند و سه دیدگاه باقی مانده، اقوال قائلان به تفصیل است. قول سوم، تفصیل به اینکه در صورت وجود مجتهد مطلق، تقلید از مجتهد متجزی جایز نیست، ولی در صورت در دسترس نبودن مجتهد مطلق، بعید نیست که تقلید از متجزی جایز است. قول چهارم، تفصیل به اینکه مجتهد متجزی به دو قسم تقسیم می‌گردد؛ مجتهد متجزی قلیل الاستنباط بالاحکام الشرعیه و مجتهد متجزی کثیر الاستنباط بالاحکام الشرعیه، مطابق نظر مرحوم کمپانی، تقلید از دسته اول جایز نیست، ولی از دسته دوم جایز است. دیدگاه پنجم، تفصیل به اینکه تقلید از مجتهد متجزی اعلم در مقداری که استنباط نموده است، جایز و در غیر این صورت -اعلم نبودن- تقلید از او جایز نیست.

۲. قائلین به قول دوم، یعنی عدم اشتراط اجتهاد مطلق در مرجع تقلید، به سیره عقلا و آیه ۱۲۲ سوره توبه تمسک می‌نمایند و به نظر می‌رسد برای اثبات ادعایشان کفایت می‌کند.

۳. ادله قائلین به قول اول از قابلیت تخصیص و محدود نمودن نفوذ اصل عقلی جواز رجوع جاهل به عالم -بما هو عالم- برخوردار نیست، لذا قول فقیهانی که قائل بر عدم اشتراط اجتهاد مطلق در مرجع تقلید هستند، برتری و رجحان دارد.

۴. ادله قول سوم مزاحمتی برای دیدگاه دوم یعنی جواز به نحو مطلق ندارد، زیرا ادله قول سوم عدم جواز رجوع به مجتهد متجزی در حالت وجود مجتهد مطلق را ثابت نمی‌کند و فقط جواز رجوع به مجتهد متجزی در حالت نبودن مجتهد مطلق را ثابت می‌کند، لذا این ادله در مورد عدم جواز رجوع به متجزی به نحو مطلق، ساکت است.

منابع و مآخذ:

- آملی، میرزا هاشم (۱۳۹۵ق)، *القواعد الفقهية و الاجتهاد و التقليد* (مجمع

الأفکار)، ج ۱، قم: المطبعة العلمیه.

- اصفهانی (کمپانی)، محمد حسین (۱۳۷۴ق)، *القواعد الفقهية والاجتهاد و التقليد (نهایة الدراية)*، در یک جلد، قم: کتابفروشی سید الشهداء علیه السلام.
- بجنوردی، سید حسن (بی تا)، *الاجتهاد و التقليد (منتهی الأصول)*، ج ۲، قم: کتابفروشی بصیرتی.
- حسینی تفرشی، سید مصطفی بن حسین (۱۴۱۸ق)، *تقد الرجال*، جلد ۵، ج ۱، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
- حر عاملی، محمد حسن (۱۴۰۹ق)، *وسائل الشیعه*، ج ۲۷، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
- خراسانی، محمد کاظم بن حسین (۱۴۰۹ق)، *قاعدة الضرر و الاجتهاد و التقليد (کفاية الأصول)*، ج ۱، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
- خویی، سید ابوالقاسم موسوی (۱۴۱۸ق الف)، *التنقیح فی شرح العروة الوثقی، الاجتهاد و التقليد*، تحت اشراف جناب آقای لطفی، قم: _____ (۱۴۱۹ق)، *القواعد الفقهية و الاجتهاد و التقليد (دراسات)*، ج ۱، قم: مؤسسه دایرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام.
- _____ (۱۴۱۸ق ب)، *موسوعة الإمام الخویی*، ج ۱، قم: مؤسسه إحياء آثار الإمام الخویی رحمته الله.
- سبزواری، سید عبد الأعلى (۱۴۱۳ق)، *مهذب الأحكام*، ج ۱، قم: مؤسسه المنار.
- سعدی ابوجیب (۱۴۰۸ق)، *القاموس الفقهي لغة و اصطلاحا*، ج ۲، دمشق: دارالفکر
- طباطبایی یزدی، سید محمد کاظم (۱۴۰۹ق)، *العروة الوثقی*، ج ۱، بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
- _____ (۱۴۱۹ق)، *العروة الوثقی*، ج ۱، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

- طباطبایی یزدی، سید محمد کاظم (۱۴۲۲ق)، *العروة الوثقی مع تعالیق الإمام الخمینی* علیه السلام، ج ۱، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
- طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۷ق)، *تهذیب الأحکام*، ج ۴، تهران: دارالکتب الإسلامیه.
- _____ (۱۴۲۷ق)، *رجال الشیخ الطوسی*، ج ۳، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- علوی، سید عادل (۱۴۲۱ق)، *القول الرشید فی الاجتهاد و التقليد*، ج ۱، قم: انتشارات کتابخانه و چاپخانه آیه الله مرعشی نجفی علیه السلام.
- فاضل لنکرانی، محمد (۱۴۱۴ق)، *تفصیل الشریعة فی شرح تحریر الوسیله*، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- فیروزآبادی، سید مرتضی حسینی یزدی (۱۴۰۰ق)، *القواعد الفقهیة و الاجتهاد و التقليد*، ج ۴، قم: کتابفروشی فیروزآبادی.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۲۹ق)، *الکافی*، ج ۱، قم: دار الحدیث.
- مرتضوی لنگرودی، سید محمد حسن (۱۴۱۲ق)، *الدر النضید فی الاجتهاد و الاحتیاط و التقليد*، ج ۱، قم: مؤسسه انصاریان
- مطهری، مرتضی و دیگران (۱۳۴۱)، *بحثی درباره مرجعیت و روحانیت*، ج ۲، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- منتظری، حسینعلی (۱۴۰۹ق)، *مبانی فقهی حکومت اسلامی*، ترجمه محمود صلواتی و ابوالفضل شکوری، ج ۱، قم: مؤسسه کیهان.
- موسوی خمینی، سید روح الله (۱۴۲۳ق)، *ولایت فقیه*، ج ۱۲، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
- نجاشی، ابوالحسن، احمد بن علی (۱۴۰۷ق)، *رجال النجاشی*، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- نراقی، میرزا ابوالقاسم بن محمد بن احمد (۱۴۲۲ق)، *شعب المقال فی درجات الرجال*، ج ۲، قم: کنگره بزرگداشت نراقی علیه السلام.

- نراقى، مولى احمد بن محمد مهدى (١٤١٥ق)، مستند الشيعة فى أحكام الشريعة، اول، قم: مؤسسه آل البيت عليه السلام.

- هاشمى شاهرودى، سيد محمود (١٤٢٣ق)، موسوعة الفقه الإسلامى طبقاً لمذهب أهل البيت عليه السلام، ١١ جلد، ج ١، قم: مؤسسه دايرة المعارف فقه اسلامى بر مذهب اهل بيت عليه السلام.

